

نقد مغالطات مستشرقان در مطالعات قرآنی

محمدعلی محمدی*

چکیده

نقد از روش‌های مؤثر برای سنجش کیفیت متن و تشخیص نقاط قوت و ضعف آثار نویسندگان است. با بهره‌گیری از این روش می‌توان گزاره‌ها را پالایش کرد و سره را از ناسره بازشناخت. در بین روش‌های نقد، نقد روشی از اولویت فراوانی برخوردار است؛ زیرا هر پژوهشگری بر مبنای روشی که به آن اعتقاد دارد، تحقیق علمی خود را پیش می‌برد. با بررسی روش‌های مطالعاتی خاورشناسان درمی‌یابیم آنان در موارد فراوانی به ورطه مغالطات افتاده‌اند. در این مقاله پس از مفهوم‌شناسی، ضمن تأکید بر خدمات قرآن‌پژوهان منصف، به ده خطای مغالطه‌ای مستشرقان قرآن‌پژوه اشاره شده است. این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای تدوین شده و در پی اثبات این فرضیه است که پژوهش‌های مستشرقان، بیش از آنکه بر برهان، جدال احسن و موعظه حسنه استوار باشد، در موارد فراوانی بر پایه مغالطات بنا شده است؛ از این رو پذیرش نتایج پژوهش‌های مستشرقان، نیازمند ژرف‌اندیشی افزون‌تری است. مستشرقان به دلایلی همانند پیش‌فرض‌های نادرست، تفاوت فرهنگی و ناآشنایی با زبان عربی در موارد فراوانی مغالطه کرده‌اند و مغالطه‌شناسی در مطالعات قرآن‌پژوهی مستشرقان، بسیار حائز اهمیت است.

کلیدواژه‌ها

مستشرقان، پژوهش‌های قرآنی، مغالطه، نقد.

مقدمه

پس از ظهور اسلام یکی از ادیانی که مواجهه بیشتری با اسلام داشت، مسیحیت بود. به استناد آیات قرآن و سنت نبوی، تا زمانی که مسیحیان با مسلمانان به شکل‌های مختلف علمی یا عملی مبارزه نمی‌کردند، مسلمانان همواره موضعی همدلانه با مسیحیت داشتند (ر.ک: آل عمران: ۶۴ و...). برخی از مسیحیان نیز همدلانه، آگاهانه و بدون تکبر با مسلمانان همراه می‌شدند (مائده: ۸۲-۸۴)؛ ولی برخی دیگر از آنان با اسلام به ستیز برمی‌خواستند (توبه: ۳۴). با ظهور پدیده شرق‌شناسی نیز همین تقسیم‌بندی ادامه دارد. برخی از شرق‌شناسان، واقعاً دنبال حقیقت‌اند و از این جهت به همه منابع اسلامی رجوع می‌کنند تا حقیقتی را بیابند و آن را بیان کنند. در میان آنان می‌توان به افرادی همچون «ادوارد سعید» (Edward Said) اشاره کرد. صرف نظر از این دسته، قرآن‌پژوهی خاورشناسان را از لحاظ انگیزه می‌توان به دو گروه اصلی دسته‌بندی کرد:

یکم. خاورشناسان تبشیری: اینان کشیش‌های کلیساها هستند که برای دفاع از مسیحیت و پوشش نقص‌های آن و جلوگیری از گسترش روزافزون اسلام، راه پژوهش در دین اسلام، به‌ویژه قرآن را در پیش گرفتند و قرآن را فقط جهت «نقد»، بررسی و گاه ترجمه کردند. این دسته در موارد فراوانی از مغالطه استفاده کرده‌اند که در مقاله پیش‌رو به روش‌های مغالطات آنان اشاره شده است. مارتین لوتر رهبر پروتستانه‌ای جهان و پطرس مقدس (Petrus ven rabilis) که او را اولین مترجم قرآن به زبان اروپایی می‌دانند، ریموند لول (Raymond Lulle) از نویسندگان مشهور دوره اسکولاستیک و راهبان دومینیکیان از این دسته به‌شمار می‌روند.

دوم. خاورشناسان استعماری: این دسته مأمور دولت‌های استعماری مانند انگلیس، فرانسه و امریکا بوده و هستند که درباره مشرق‌زمین و اهالی آن اطلاعاتی را به دست می‌آورند تا نقاط قوت و ضعف را شناسایی و از این راه زمینه سلطه غرب را بر شرق هموار سازند که «رژی بلاشر» (Régis Blachère) و «گیب» (Gibb) از این طیف‌اند (شاهد، ۱۳۸۶: ص ۲۸ - ۳۱).

بیشتر خاورشناسان پیش از شرق‌شناسی ذهنیت‌هایی داشتند که عبارت است از: تسلط‌داشتن برزبان و فرهنگ شرقیان، مأنوس‌نبودن با روحیه و فلسفه مشرق‌زمین،

دسترسی نداشتن به منابع اصیل، تقید به مذهب و مسلک و مرام خاص، رسوبات اعتقادی، اصرار در توجیه و تعلیل پدیده‌ها بر اساس مبانی مادی و روحیه قلدرمآبی و خودبرتربینی. در نگاه بسیاری از شرق‌شناسان، آسیاییان کمتر در پی درک حقیقت‌اند و دارای آن نیروی اخلاقی که غربیان آن را عقل سلیم می‌نامند نیستند (پورطباطبایی، ۱۳۹۵: ص ۲۹). منشأ بسیاری از مغالطات خاورشناسان، پیش‌فرض‌های غیرمنطقی و خصومت‌ورزی آنان با اسلام است؛ که باعث می‌شود آنان را از واقع‌نگری بی‌نصیب سازد (بدوی، ۱۳۸۳، ص ۱۵).

از خاورشناسی یا شرق‌شناسی در عربی با واژه «استشراق» و در انگلیسی با «Orientalism» یاد می‌شود. این واژه در ابتدا به دانشجوی اهل مشرق‌زمین گفته می‌شد؛ سپس در فرهنگ آکسفورد به معنای «شرق‌شناسی» به کار رفت (اسکندرلو، ۱۳۸۵: ص ۳۶). تعریف ساده خاورشناسی، چنین است: مطالعه غربیان درباره امور مختلف شرق از لحاظ جغرافیایی، نژاد، زبان، هنر، مذهب دین و... (رضوان، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ص ۲۳)؛ البته جهت‌گیری علمی و هدف بیشتر خاورشناسان، برتری و سیادت غرب بر شرق است.

مغالطه نیز در لغت به معنای یکدیگر را به غلط‌انداختن (معین، ۱۳۷۵، ذیل واژه) و به عبارت دیگر به معنای کلامی است که مردمان بدان در غلط و اشتباه افتند (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل واژه). در اصطلاح اهل منطق، برای مغالطه تعریف‌های مختلفی ارائه شده است (رک: خندان، ۱۳۸۴: ص ۲۳)؛ ولی مناسب‌ترین تعریف این تعریف است: مغالطه یعنی قیاسی که از وهمیات^۱ یا مشبّهات^۲ ترکیب شده باشد (مظفر، ۱۳۸۸: ج ۳، ص ۳۴۱)؛ به بیانی دیگر مغالطه قیاس فاسدی است که منتج به نتیجه صحیح نباشد و فساد آن یا از جهت ماده است یا صورت یا هر دو (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۱۵: ص ۱۳۶).

بررسی و ارائه مغالطات شرق‌شناسان از چند جهت مهم و ضروری است، از جمله: باعث پیشرفت دانش و آگاهی مسلمانان می‌شود؛ دانشوران را با روش‌های مغالطی آشنا می‌کند؛ شرق‌شناسان منصف را از فرو افتادن در این دام حفظ می‌کند و به بسیاری از شبّهات پاسخ می‌گوید.

۱. وهمیات قضایایی هستند که به واسطه قیاس با امور محسوسه و یقینی مسلم پنداشته می‌شوند و حال آنکه صحت آنها مورد تصدیق عقل نیست.

۲. مشبّهات نیز به واسطه مشابهت با قضایای صادقه، خود صادق انگاشته می‌شوند، در صورتی که کاذب‌اند.

۱. پیشینه

شرق‌شناسی به معنای عام از سده ششم قبل از میلاد با شروع ارتباط کنعانیان و یونانیان با عرب‌ها آغاز شد (حاج، ۲۰۰۲م، ج ۱: ص ۲۸). ظهور دین اسلام مسیحیان و یهودیان غرب را برانگیخت تا به شناسایی اسلام و نقد آن پردازند. استفاده از مغالطه از همان زمان در آثار مسیحیان و یهودیان دیده می‌شود؛ تلاش کعب‌الاحبار و وهب بن منبه در داخل کردن اسرائیلیات در آموزه‌های اسلامی در دوران خلفا، به‌ویژه خلیفه دوم، نمونه‌هایی از مغالطه تفسیر نادرست است. در بیشتر اسرائیلیاتی که از کتاب‌های تفسیری و تاریخی درباره آفرینش موجودات، پیامبران، امت‌های آنان و رستاخیز، به کتاب‌های تفسیر و تاریخ اسلامی راه یافته‌اند، این دو نقش داشته‌اند (ابوریه، ۱۹۹۵م: ص ۱۵۰) و این دو در بسیاری از موارد از مغالطه «توسل به مرجع کذب» نیز بهره گرفته‌اند. در سده دوم هجری، تلاش مسیحیان در رفتار و مطالعات یوحنا دمشقی ادامه یافت (پورطباطبایی، ۱۳۹۵: ص ۱۷).

با بررسی نوشته‌های باقی‌مانده از یوحنا دمشقی روشن می‌شود بسیاری از روش‌های مغالطاتی شرق‌شناسان از همان زمان آغاز شد. یوحنا کتابی غرض‌آلود که به «تاریخ یوحنا دمشقی» شهرت یافت، درباره اسلام تنظیم کرد که در آن ظهور اسلام را علامتی از دجال می‌شمرد. قدیمی‌ترین کتاب در مناظره و جدل میان مسیحیت و اسلام که با عنوان رسالهٔ مباحثه‌ای میان مسیحی و مسلمان چاپ شده، نیز متعلق به او است (ثواقب، ۱۳۷۹: ص ۱۵۶-۱۵۷).

بسیاری از مغالطاتی را که هم‌اکنون برخی از شرق‌شناسان گرفتار آن‌اند، یوحنا نیز اقامه کرده است. وی با تشبیه حجرالاسود به صلیب (حائری، ۱۳۶۷: ص ۴۸۸) در دام مغالطه «قیاس مع الفارق» افتاده است؛ چنان‌که بروکلمان (Karl Brockelmann) نیز در همین دام افتاده است. سخن او را نقل خواهیم کرد. اقتباس قرآن از دیگر متون که در سخنان یوحنا آمده (ثواقب، ۱۳۷۹: ص ۱۵۸)، نمونه‌ای از مغالطه علت جعلی است که بیشتر شرق‌شناسان دیگر نیز در آن، راه یوحنا را ادامه داده و در این دام افتاده‌اند. مغالطه تفسیر نادرست، گرداب دیگری است که یوحنا در آن افتاده است (حائری، ۱۳۶۷: ص ۴۸۸).

برخی از اندیشمندان غربی نیز تأکید کرده‌اند پیشینه بسیاری از مغالطات علیه اسلام، به یوحنا می‌رسد. ویلیام مونتگمری وات می‌نویسد:

نویسندگان بیزانسی نه تنها اسلام را به‌عنوان یک بدعت مسیحی به همان سبک یوحنا دمشقی به تصویر کشیده‌اند، بلکه اسلام را به شکل یک مذهب غیرصادق و متمایل به بت‌پرستی ترسیم کرده‌اند؛ نبوت محمد انکار شده و او را ضد مسیحی دانسته‌اند... سعی فراوان شده تا مطالبی ذکر شود که آنها را ضعف‌های اخلاقی محمد شمرده‌اند. گفته‌اند محمد مطالب درستی از عهد عتیق و جدید در قرآن آورده، اما موردی از بدعت نظیر آیین مانویت و نیز مطالبی از خود به آن افزوده است. بدین طریق اسلام را مذهبی زیان‌آور مجسم کرده‌اند؛ دین‌شناسان مسیحی آشکارا دوست داشته‌اند تا [به زعم خود] زیان‌های آن را توضیح دهند (مونتگمری وات، ۱۳۷۳: ص ۱۳۹).

نمونه دیگری از مغالطات که در قرون وسطی شرق‌شناسان آن را ترویج می‌کردند، این بود که گاهی پیامبر بزرگ اسلام ﷺ را اسقفی رومی (کاردینال) معرفی می‌کردند که چون به مقام پاپی دست نیافت، به عربستان گریخت و آیین ناصوبی بر ضد مسیح ﷺ بنیان نهاد! و این افترای شگفت را بسیاری از نویسندگان مسیحی از جمله ویلیام لنگلند نقل کرده‌اند (صمیمی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۷).

در افرادی همانند تئوفان (Théophane) (م ۲۰۲ق) و پطرس محترم که راه یوحنا را ادامه دادند (زمانی، ۱۳۸۵: ص ۳۵) نیز موارد فراوانی از مغالطه دیده می‌شود؛ برای نمونه تئوفان با استفاده از مغالطه علت بدلی، اساس نبوت پیامبر اعظم را آیین مسیحیت معرفی می‌کرد نه وحی الهی (فوزی، ۱۹۹۸: ص ۵۲).

فتح اندلس و دیگر فتوحات اسلامی در اروپا در سده‌های هشتم تا دهم میلادی غرب و مسیحیت را به وحشت انداخت و شرق‌شناسی شکل جدی‌تری به خود گرفت (حاج، ۲۰۰۲، ج ۱: ص ۴۱) در این زمان، استفاده از روش‌های مغالطی در مواجهه با مسلمانان به شکل محسوس‌تری درآمد که در مقاله حاضر به مواردی اشاره شده است.

۲. روش‌های مغالطه

یکی از عوامل اساسی در پیدایش منطق، مقابله با مغالطات بود. ارسطو فقط سیزده نوع از مغالطات را کشف کرد و در آثار متفکران بعد از او این عدد به شانزده مغالطه رسید؛ ولی منطق‌دانان جدید بیش از سیصد نوع مغالطه را کشف کرده‌اند (علیزاده، ۱۳۷۹: ص ۳۲). در بین مغالطات یادشده، ده مغالطه بیش از دیگر مغالطات در آثار شرق‌شناسان دیده می‌شود که در ادامه شرح آن خواهد آمد.

۲-۱. مغالطه حمله شخصی یا شخص‌ستیزی (ad hominem)

مقصود از حمله شخصی، گروهی از مغالطه‌ها است که در آنها، یک ادعا یا استدلال با استناد به حقیقتی بی‌ارتباط با ادعا یا استدلال گوینده رد می‌شود. دشمنان ادیان راستین در طول تاریخ از این مغالطه استفاده می‌کردند؛ برای نمونه مخالفان حضرت نوح به‌جای آنکه به استدلال‌های آن حضرت جواب دهند، می‌گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم و برای شما فضیلتی بر خود نمی‌بینیم، بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم (هود: ۲۷).

مشرکان مکه نیز همین مغالطه را در باره پیامبر به کار می‌گرفتند (ر.ک: زخرف: ۳۱). آنان مدعی بودند پیامبر اعظم از بزرگان نیست و نبوت به کسی که از بزرگان نباشد، نخواهد رسید (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۱۸: ص ۹۸). خداوند در آیه ۳۲ سوره زخرف به این مغالطه آنان پاسخ داده است (همان: ص ۹۹؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ص ۵۱). شبهات و اتهاماتی همانند شاعری (انبیاء: ۵)، سحر، کهنانت، جنون (انعام: ۷؛ انبیاء: ۳؛ فرقان: ۸؛ سبأ: ۴۳؛ ذاریات: ۵۷؛ طور: ۲۹)، دروغ‌بستن به خدا (اعراف: ۲۰۳) و انگیزه‌هایی نظیر کسب قدرت و ثروت (ص: ۶)؛ که مشرکان و معاندان درباره پیامبر اکرم ﷺ مطرح می‌کردند و هنوز نیز گاهی مطرح می‌شود، همگی نمونه‌هایی از مغالطات حمله شخصی است. در این بین بسیاری از شرق‌شناسان نیز از این مغالطه استفاده کرده و بارها به دلایل واهی به جای نقد علمی و منصفانه اسلام و قرآن، به شخصیت پیامبر اکرم ﷺ حمله کرده‌اند.

برخی شرق‌شناسان در قرون وسطی گاهی پیامبر بزرگ اسلام ﷺ را اسقفی رومی

(کاردینال) معرفی می کردند که چون به مقام پاپی دست نیافت، به عربستان گریخت و آیین ناصوبایی بر ضد مسیح ﷺ بنیان نهاد! (صمیمی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۷).

شگفت آنکه همین شایعات بی پایه، گاهی علمای مغرب زمین را تحت تأثیر قرار می داد و به اسلام و فرهنگ اسلامی از همان دیدگاه می نگریستند (حسینی طباطبایی، ۱۳۷۵: ص ۸).

همچنین ویلیام مونتگمری وات با استناد به کتاب تئودور خوری می نویسد:

نویسندگان بیزانشی اسلام را به شکل یک مذهب غیرصادق و متمایل به بت پرستی

ترسیم کرده اند؛ نبوت محمد انکار شده و او را ضد مسیحی دانسته اند. آنان با ذکر

مطالبی سعی کرده اند آنها را ضعف های اخلاقی محمد به حساب آورند (مونتگمری

وات، ۱۳۷۳: ص ۱۳۹؛ نیز ر.ک: بینش، ۱۳۸۶: ص ۱۷۲).

منتسکیو (Montesquieu) در این باره می نویسد: «پری دو در شرح حال محمد می گوید که

وی خدیجه را در سن پنج سالگی به حباله نکاح آورد و در هشت سالگی با وی همخواب

شد» (منتسکیو، ۱۳۶۲: ص ۴۳۲).

بر اثر تبلیغات دروغین، اروپاییان معتقد بودند شهوترانی و خودکامگی در دین اسلام

به طور کامل تجویز شده است. نویسندگان غربی، بیشتر آیات قرآن را به غلط و مغرضانه

ترجمه و توجیه و تفسیر کردند که بتوانند از نظر امور جنسی، مطالب مورد نیاز خود را

برداشت کنند و بر اسلام بتازند (پورطباطبایی، ۱۳۹۸: ص ۲۰).

۲-۲. مغالطه نقل قول ناقص (fallacy of incomplete evidence)

مغالطه نقل قول ناقص یا نقل قول گزینشی بدین معنا است که فردی عمداً یا سهواً، فقط

بخشی از سخن مرجع مورد استناد خود را برگزیند و نقل کند که محتوای آن مغایر با نظر

اصلی و واقعی آن مرجع باشد؛ به دیگر سخن اگر شخص نقل قول کننده، به سبب اهداف و

گرایش های خاصی که دارد، از سخنان مرجع مورد استناد، عباراتی را برگزیند که محتوای

آنها مغایر با نظر اصلی و واقعی آن مرجع باشد، در این صورت مرتکب مغالطه نقل قول

ناقص شده است (خندان، ۱۳۸۴: ص ۹۴)؛ نمونه بارز نقل قول ناقص این است که کسی بگوید

از نگاه قرآن افراد باایمان نباید به نماز نزدیک شوند؛ زیرا قرآن می فرماید: «یا ایها الذین

آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» (نساء: ۴۳).

بسیاری از شبهه‌افکنان و شرق‌شناسان از این مغالطه استفاده می‌کنند؛ برای نمونه نصیرالدین الظافر نویسنده مسیحی کتاب حسن الایجاز ابتدا شبه‌هایی مطرح می‌کند مبنی بر اینکه برخی از مسلمانان نیز معتقدند ارائه متنی همانند قرآن ممکن است. وی در ادامه سند جمله بالا را باقلانی قرار می‌دهد و متن او را این‌گونه نقل می‌کند: «ولیس هذا بأعجب مما ذهب إليه فريق منهم أن الكل قادرون على الإتيان بمثله». مخاطبی که به کتاب باقلانی دسترسی نداشته باشد، تصور می‌کند جمله باقلانی در همین جا به پایان می‌رسد و نتیجه می‌گیرد پس برخی از مسلمانان نیز معتقد بودند ارائه متنی همانند قرآن ممکن است و همه انسان‌ها می‌توانند همانند قرآن را ارائه کنند؛ در حالی که جمله وی ادامه‌ای دارد که شبهه‌گر آن را حذف کرده است. ادامه جمله چنین است: «وإنما يتأخرون عنه لعدم العلم بوجه ترتيب لو تعلموه لوصلوا إليه به» (باقلانی، ۱۴۲۱ق: ص ۲۶). سخن باقلانی این است که برخی از مسلمانان معتقد بودند اگر اسرار ترتیب کلمات قرآن را خداوند به هر یک از بندگانش عنایت فرماید، او نیز می‌تواند همانند قرآن ارائه کند؛ پس اینکه هیچ‌کس نتوانسته و نمی‌تواند همانند قرآن ارائه کند، بدان دلیل است که اسرار آن را خداوند به هیچ‌کس نیاموخته است.

نمونه‌هایی از مغالطه یادشده در کتاب‌های بروکلیمان نیز دیده می‌شود؛ مثلاً در جایی می‌نویسد: «همواره برخی از احادیث اجازه می‌دهند تا عربی که به اسلام وارد شده در نمازش بگوید: «اللَّهُمَّ ارحمني ومحمداً ولا ترحم معنا أحداً؟ بارخدایا، بر من و محمد رحمت آور و هیچ‌کس را در رحمت خود با ما همراه مکن» (بروکلیمان، ۱۹۶۵م، ج ۱: ص ۱۸). این در حالی است که در ادامه روایت، پیامبر اعظم، کسی را که این‌گونه دعا کرده بود، متوجه اشتباهش کرد؛ ولی بروکلیمان از نقل ادامه روایت صرف‌نظر کرده است. صرف‌نظر از بررسی سندی، اصل حدیث در صحیح بخاری بدین صورت آمده است: «إنَّ أبا هريرة قال: قام رسول الله ﷺ في صلاة وقمنا معه، فقال أعرابيٌّ وهو في الصلاة: اللهم ارحمني ومحمداً ولا ترحم معنا أحداً! فلما سلم النبي ﷺ قال للأعرابي: لقد حجرتَ واسعاً، يريدُ رحمةَ الله؛ ابوهريه گزارش کرده که رسول خدا ﷺ به نماز برخاست و ما نیز با او به نماز برخاستیم، در میان نماز مردی بیابان‌نشین گفت: بارخدایا، بر من و محمد رحمت آور و هیچ‌کس را در رحمت خود با ما همراه مکن! چون پیامبر سلام داد (و از نماز فارغ شد)، به

آن مرد بیابان‌نشین روی آورد و گفت: رحمت وسیع خداوند را تنگ گرفتی» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۲۲۳۸).

چنان‌که ملاحظه می‌شود پیامبر خدا با لطف سخن، اعرابی را از نادرستی آن دعا آگاه کرد؛ ولی بروکلمان بخش آخر حدیث را قطع و ادعا می‌کند احادیث به مسلمانان اجازه می‌دهند تا چنین دعایی را در نماز بخوانند!

۲-۳. مغالطه تفسیر نادرست

اگر کسی گفتار یا رفتار شخص دیگری را طوری تفسیر کند که مغایر با منظور اصلی خود او است، دچار این نوع از مغالطه شده است (خندان، ۱۳۸۴: ص ۱۰۷). شبه‌افکنان در طول تاریخ از این روش بهره‌جسته‌اند؛ برای نمونه پیامبر ﷺ به عمار یاسر فرموده بود: «تقتلک الفئة الباغية» (مجلسی؛ ۱۴۰۳ق، ج ۴۰: ص ۹۳؛ احمد حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۴۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۸: ص ۲۴). وقتی عمار یاسر در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام شهید شد، برخی از جنگاوران لشکر معاویه که حدیث پیامبر ﷺ را درباره عمار شنیده بودند، در جنگ با علی علیه السلام دچار شک و تردید شدند؛ ولی معاویه با استفاده از مغالطه تفسیر نادرست اعلام کرد آن کسی که عمار را به جنگ آورده، قاتل او است؛ یعنی علی علیه السلام که عمار را به جنگ آورده، قاتل است، نه جبهه مقابل که عمار را به شهادت رسانده است. حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این شبهه فرمود: «اگر این‌گونه باشد، پس عیده را پیامبر ﷺ کشته است؛ چون او را به جنگ بدر آورد؛ همچنین قاتل حمزه هم پیامبر ﷺ است؛ چون او را به نبرد احد آورد و قاتل جعفر هم رسول الله ﷺ است؛ چون او را راهی موته کرد».

شرق‌شناسان نیز در موارد فراوانی از این مغالطه استفاده کرده‌اند؛ برای نمونه یوحنا دمشقی با آنکه در پایتخت خلافت اسلامی یعنی دمشق می‌زیسته و معنای الله اکبر را به‌خوبی می‌دانسته، در تفسیر آن گفته است: «الله اکبر» از سه واژه تشکیل شده است: «الله»، «و» به معنای حرف عطف و «کوبر» به معنای ستاره زهره. یوحنا در توضیح خویش درباره واژه «کوبر» آن را به «کعبه» پیوند می‌دهد، بدین‌سان که کعبه را «خبر» می‌خواند و آن را نه تنها نام ساختمان که نام حجرالاسود نیز می‌داند و حجرالاسود را سر حکاکی شده ستاره زهره به شمار می‌آورد (حائری، ۱۳۶۷: ص ۴۸۸).

نمونه دیگر از مغالطه تفسیر نادرست که در آثار بلاشر (Regis Blachere)، گیب (Hamilton A. R. Gibb) و برخی دیگر از شرق‌شناسان دیده می‌شود، ترجمه ناصواب واژه «الأمی» است. گیب واژه یادشده را به معنای «غیریهودی» ترجمه می‌کند و از این رو درباره توصف پیامبر ﷺ به «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» می‌نویسد: «یعنی پیغمبر غیرمربوط به یهود یا النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ که بعدها به وسیله عامهٔ مسلمین به پیغمبری که سواد خواندن و نوشتن نداشته تفسیر شده است!» (گیب، ۱۳۶۷: ص ۷۹).

انگیزه این تفسیر نادرست چنان که از آثار بلاشر و جز او نیز فهمیده می‌شود، آن است که ناتوانی پیامبر اسلام ﷺ را در خواندن و نوشتن انکار و ادعا کند قرآن مجید هم پیامبر اسلام را اُمی به معنای «ناتوان بر خواندن و نوشتن» معرفی نکرده است! با آنکه قرآن مجید در چندین آیه به ناتوانی پیامبر اعظم بر خواندن و نوشتن تصریح می‌کند (ر.ک: عنکبوت: ۴۸؛ اعراف: ۱۵۷-۱۵۸).

نمونه دیگری از مغالطه تفسیر نادرست را می‌توان در آثار پروفیسور شاخت (Joseph Schacht) جست؛ چنان که وی در مقاله اصول (USUL) در دائرةالمعارف اسلام (Encyclopaedia of Islam) می‌نویسد: «نخستین مصدر قانونگذاری و ارزشمندترین آنها در اسلام، کتاب (یعنی قرآن) است. مسلمانان هیچ تردیدی در قطعی بودن ثبوت قرآن ندارند، علی‌رغم اینکه ممکن است شیطان آن را به باطل درآورد (Schacht, 2000, p.928).

نمونه دیگری از مغالطه تفسیر نادرست که در سخنان شاخت آمده، ادعای امکان فراموشی آیات از ذهن پیامبر با استناد به آیه ۱۰۰ سوره بقره و ۶ سوره اعلی است (ibid.)، درحالی که آیه ۱۰۰ سوره بقره، هیچ ربطی به سخنان شاخت نداشته و درباره عهدشکنی یهودیان است و اگر مقصود او آیه ۱۰۶ همین سوره باشد، باز هم «آیه» در لغت به معنای علامت و نشانه (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱: ص ۳۹۳) و مقصود از آن در آیه ۱۰۶ سوره بقره، حکم یا معجزات است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ص ۳۴۸؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱: ص ۶۵۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱: ص ۲۵۰ و...). خداوند در این آیه به برخی از شبهات یهودیان جواب داده است. آنان قبل از تغییر قبله، با این بهانه که مسلمانان به سوی بیت‌المقدس که قبله یهودیان بود، نماز می‌خوانند دین اسلام را دینی ناقص و دنباله‌رو یهود معرفی می‌کردند. پس از تغییر قبله وقتی این حربه از دست آنان گرفته شد، آنان نغمه تازه‌ای ساز

کردند و گفتند اگر قبله اولی صحیح بود، پس دستور دوم چیست و اگر دستور دوم صحیح است اعمال گذشته شما باطل است! قرآن در این آیات به ایرادهای آنان چنین پاسخ می‌دهد: «هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم، یا نسخ آن را به تأخیر نمی‌اندازیم؛ مگر بهتر از آن یا همانندش را جانشین آن می‌سازیم» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱: ص ۳۸۹). در نتیجه تفسیر آیه به اینکه پیامبر امکان فراموشی داشته، مغالطه تفسیر نادرست است. آیه ۶ سوره اعلی نیز نه تنها بر امکان فراموشی پیامبر دلالت ندارد، بلکه به صراحت آن را از آن حضرت نفی می‌کند. در این آیه می‌خوانیم: «سَتُنْفِئُكَ فَلَا تُنْسِي؛ ما به زودی بر تو قرائت می‌کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد». این آیه وعده خدا به پیامبر است به اینکه علم به قرآن و حفظ قرآن را در اختیارش بگذارد، به طوری که پیامبر همواره قرآن را آن طور که نازل شده حفظ می‌کند و هرگز دچار نسیان نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۲۰: ص ۲۶۶). در واقع خداوند به پیامبر دستور می‌دهد هنگام نزول وحی عجله نکند و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی نباشد. سیاق این آیه نظیر مطلبی است که در آیه ۱۱۴ سوره طه و آیه ۱۶ سوره قیامت آمده است. جمله «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» که در آیه ۷ سوره اعلی آمده، استثنایی است که فقط به منظور بقای قدرت الهی بر اطلاقش آورده شده و می‌خواهد بفهماند چنین نیست که خدا بعد از دادن چنین عطیه‌ای دیگر قادر نباشد آن را برگرداند. این استثنا نظیر استثنا در آیه شریفه «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ» (هود: ۱۰۸) است.

۲-۴. مغالطه علت جعلی (false cause)

این مغالطه خود بر دو گونه است:

۲-۴-۱. علت بدلی

مقصود از علت بدلی این است که فردی چیزی را به عنوان «علت» چیزی دیگر بیان کند؛ در حالی که واقعا علت نیست؛ مثلاً گفته می‌شود: امروزه تجربه نشان داده سخت‌گیری و پیچیدگی قوانین جزائی منجر به افزایش جرم و جنایت می‌شود؛ پس بهتر است این شیوه قانونگذاری کنار گذاشته شود.

در مغالطه بالا فرد از روی جهل یا غرض ورزی، علت افزایش جرم و جنایت را قوانین دقیق معرفی می کند؛ در حالی که با تحلیل دقیق و عقلی، هیچ گاه نمی توان وجود قوانین دقیق و پیشگیرانه را باعث افزایش جرم دانست (خندان، ۱۳۸۴: ص ۷۰)

استفاده از مغالطه علت جعلی، هنوز نیز در آثار شرق شناسان به چشم می خورد؛ برای نمونه آنان علت همسانی برخی از مطالب و محتوای قرآن و کتاب مقدس را اقتباس قرآن از این کتاب مقدس معرفی می کنند (حاج، ۲۰۰۲، ج ۱: ص ۲۹۲). شبهه یاد شده در زمان نزول قرآن نیز مطرح بوده است. بت پرستان و دیگر مشرکان وقتی با نوآوری های محتوایی و روشی قرآن مواجه می شدند، تلاش کردند وحی را انکار و آنچه را پیامبر ﷺ به عنوان قرآن آسمانی ارائه می کرد، ساخته خودش و سخن و نوشته بشری معرفی کنند. بعضی او را «کذاب» خواندند (ص: ۴). برخی قرآن را «أضغاث احلام» و (خواب های آشفته) و پیامبر را «شاعر» نامیدند (انبیاء: ۵). تهمت «سحر» بودن در مورد وحی الهی، به خصوص قرآن، مکرر اظهار شد (انعام: ۷؛ نمل: ۱۳؛ سبأ: ۴۳؛ صافات: ۱۵؛ مدثر: ۲۴ و...) و «قول بشر» خواندن «إن هذا الا قول البشر» (مدثر: ۲۵) اتهام دیگر دشمنان توحید به قرآن کریم بود. اینها همگی نمونه هایی از مغالطه علت جعلی برای قرآن اند.

مغالطه علت جعلی برای اقتباس قرآن، به کتاب مقدس اختصاص ندارد، بلکه در مواردی نیز از اقتباس قرآن از افرادی همانند «عداس» مولای حویطب بن عبد العزی، «یسار» مولای علاء بن حضرمی، «جبر» مولای عامر نیز نام برده شده است (ر.ک: بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ص ۱۱۸؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴: ص ۱۱۲)؛ در حالی که نه قرآن، مطالب خودش را از تورات گرفته و نه علت نبرد پیامبر اکرم با یهودیان، سرباز زدن آنان از اسلام بود. علت نبرد با آنان را می توان عهدشکنی های پیاپی، تحمیل نبردهای خانمان سوز به اسلام، همدست شدن با مشرکان و علیه اسلام، توطئه برای کشتار مسلمانان، نفاق و مانند آن دانست (ر.ک: محمدی، ۱۳۹۴: ص ۴۷).

۲-۴-۲. جزء علت به جای کل

نوع دیگر مغالطه علت جعلی، معرفی کردن بخشی از علت یک پدیده به جای کل علت آن است؛ یعنی در مورد پدیده ای که ده علت موجب بروز آن شده، فقط یک علت مطرح

شود و آن، تنها علت بروز آن پدیده معرفی شود (خندان، ۱۳۸۴: ص ۷۱). یکی از افرادی که از این مغالطه استفاده کرد، قارون بود. قارون از قوم موسی بود. قومش به او می‌گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد» (قصص: ۷۶) و «در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن» (همان: ۷۷). قارون گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي؛ همانا این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام» (همان: ۷۸).

پاسخ قارون را می‌توان از نوع علت بدلی یا جزء علت دانست؛ بدان سبب که برای افزایش ثروت، علت‌های فراوانی وجود دارد که دانش، یکی از علت‌ها است؛ ولی قارون با جمله «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ...» جزء علت را به جای تمام علت نشانده است.

شرق‌شناسان نیز در مواردی از این مغالطه استفاده کرده‌اند؛ برای نمونه هامیلتون گیب (Hamilton A. R. Gibb) می‌نویسد: «استمداد مردم مدینه از او (محمد ﷺ) به جهت سجایای اخلاقی وی بود، نه به علت تعالیم دینی‌اش» (گیب، ۱۳۶۷: ص ۵۱) این در حالی است که اخلاق نبوی، یکی از اجزای نبوت بود و شاید این امر در رویکرد مردم به آیین اسلام مؤثر باشد؛ ولی تمام علت نیست. اراده الهی، معجزات پیامبر اکرم ﷺ به ویژه قرآن کریم، روش‌های تبلیغی، سخت‌کوشی و تلاش اصحاب از جمله دلایل رویکرد مردم به اسلام و بیعت با پیامبر بود (ر.ک: ایبوری، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ص ۲۶۱؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۹۹ - ۱۰۰).

۲-۵. مغالطات ادعای بدون استدلال (claming without reasoning)

در این دسته از مغالطات، شخصی که در صدد اثبات مدعای خود است، بدون استفاده از دلیل و برهان از ترفندهایی استفاده می‌کند تا ادعایش را مستدل نشان دهد (خندان، ۱۳۸۴: ص ۱۲۲). در نوشته‌های شرق‌شناسان نمونه‌های فراوانی از این دسته از مغالطات به چشم می‌خورد. ادعای نولدکه مبنی بر اینکه حروف مقطعه، رمز یاران پیامبر ﷺ است، نمونه‌ای از این دسته است.

نولدکه در تاریخ قرآن پنداشته «حروف مقطوع» در آغاز برخی از سوره‌ها (همچون الم، المر، طه، حم، ن) به نام‌های صحابه اشاره دارند! به گمان وی هر کدام از یاران پیامبر ﷺ مصحفی

برای خود نوشته و نامشان را به «رمز» در آغاز سوره‌های قرآن نهاده بودند تا مصحف آنها از مصاحف دیگر جدا باشد؛ ولی نویسندگان قرآن از روی غفلت این رموزها را در قرآن وارد ساختند. نولدکه برخی از حروف مقطّع قرآن را با اسامی صحابه بدین گونه تطبیق داده است:

ر یا ز، علامت زبیر: R z = Zubair؛

ص، علامت حفصه: S = Hafsa؛

م، علامت مغیره: M = Mughira؛

ن، علامت عثمان: N = Othman؛

ه، علامت ابوهریره: H = Abu Huraira؛

ک، علامت ابوبکر: K = Abu Bekr؛

ح، علامت حدیفه: H = Hudaifa؛

س، علامت سعدبن ابی وقاص: S = Sa'd (bn.abI Waqqas)؛

ط، علامت طلحه: T = Talha؛

ع، علامت عمر یا علی یا ابن عباس یا عیسی: O=omar oder AII, Ibn Abbas, Aisa؛

ق، علامت قاسم بن ربیع: Q = Qasim bn. RabI'a (احمدیان، ۱۳۸۲: ص ۱۶۸). نولدکه برای اثبات این تئوری نادرست هیچ دلیلی ندارد و به روشنی مرتکب مغالطه ادعای بدون دلیل شده است. حقیقت آن است که اشتباه مزبور چنان واضح است که به قول بلاشر در مقدمه قرآن: «این فرضیه را بعدها خود نولدکه هم رها ساخت...!» (Blacheret, 1977, p. 148).

نمونه دیگر از مغالطه ادعای بدون استدلال، سخن برخی از دانشمندان غربی است که ادعا کرده‌اند پیامبر اعظم، هنگام وحی خودش را هیپنوتیزم می‌کرد (نصیری، ۱۳۸۷: ص ۱۶۲).

۶-۲. مغالطه ادعای بداهت (Claiming Obviously)

در این نوع از مغالطه، گوینده برای آنکه سخن خود را درست و صحیح جلوه دهد، برای مدعای خودش ادعای بداهت می‌کند یا می‌گوید: این مطلب را هر کودک دبستانی قبول دارد. در این گونه موارد، مخاطبی که مغالطه را می‌شنود، برای اینکه به نادانی متهم نشود، سخن مغالطه‌کننده را به راحتی می‌پذیرد. در مغالطه ادعای بداهت، مغالطه‌کننده به مخاطبانش چنین القا می‌کند که یا آنچه من گفتم را می‌پذیرید یا کودن هستید و مخاطب

بسیط که تصور می‌کند برایش راه سومی وجود ندارد، مطلب را می‌پذیرد. جملاتی مانند «هر که الفبای علم را خوانده می‌داند»، «این مطلب دو دو تا چهارتا است»، «این مطلب نزد دانشمندان بدیهی است» در موارد غیربدیهی، اگر به جای ارائه دلیل بر مدعا استفاده شوند، همگی از زمره این نوع از مغالطه‌اند.

در موارد فراوانی شبهه‌افکنان از مغالطه ادعای بداهت استفاده می‌کنند؛ برای نمونه نصیرالدین الظافر در کتاب حسن الایجاز فی ابطال الاعجاز در موارد فراوانی از این روش استفاده کرده است. وی به جای استدلال، به عباراتی همچون «خوب بیندیش و انصاف ده»، «خدا انصاف‌دهندگان را دوست دارد»، «نیک بیندیش و نظر بده»، «کسی که دیده بینا دارد باید ببیند و تأمل کند»، «اندیشمندان نیک می‌فهمند که مطلب چنین است»، «علامه سنت کلر در کتابش چنین گفته و این برای ما کافی است»، «نویسندگان مسیحی در کتاب‌های خود آورده‌اند» (خراسانی، بی‌تا: ص ۹) تمسک جسته و بدون هیچ استدلال قابل توجهی، شبهات خودش را مطرح کرده است.

نمونه دیگر از مغالطه‌ی ادعای بداهت، در کلام ماسینیون دیده می‌شود؛ وی به آسانی و با ادعای واضح بودن، برخی امور تاریخی را انکار می‌کند و امر نادرست یا مشکوکی را به جای آن می‌نهد! مثلاً می‌نویسد: «واضح است که هنگام مؤاخاه (پیمان برادری) در مدینه، محمد، علی را به برادری برگزیده است. سارازان (Sarasin) بنا به گفته ابن سعد نشان داده است که در مؤاخاه، علی، سهل بن حنیف را به برادری گرفت» (ابن سعد، ۴۱۰ق، ج ۳: ص ۱۶).

در پاسخ ماسینیون باید گفت: اولاً در مدعای بالا، دو مغالطه ادعای بداهت و ادعای بدون دلیل دیده می‌شود. ثانیاً خود ابن سعد در همان کتاب طبقات تصریح می‌کند که پیامبر ﷺ میان یارانش پیمان برادری برقرار کرد و علی بن ابی طالب را به برادری با خود مفتخر کرد (همان). ثالثاً غالب کتاب‌های تاریخی، حدیثی و تفسیری تأکید کرده‌اند که پیامبر اکرم، حضرت علی را به عنوان برادر خودش برگزید (ر.ک: شوشتری، ۱۴۰۹، ج ۲۰: ص ۲۴۲).

۷-۲. مغالطه توسل به مرجع کاذب (appeal to unscientific)

یکی از انواع این مغالطه، استناد به نظر یک کارشناس در زمینه‌ای غیر از حوزه تخصص او است؛ مثلاً کارشناسی که فقط زمین‌شناسی می‌داند بخواهد یک نظریه تخصصی پزشکی

را رد کند یا فقیه و کارشناسی که تنها در مسائل دینی کارشناس است بخواهد نظریات تخصصی فیزیک کوانتم را رد کند یا برای رد مباحث تخصصی دینی از کسی که فقط فیزیک می‌داند، استفاده شود. همه این موارد از نوع مغالطه توسل به مرجع کاذب است که هم‌اکنون نیز در موارد زیادی از آن استفاده می‌شود. تبلیغات تجاری که در آن از بازیگران معروف یا فوتبالیست‌های برتر و مانند آنان در تأیید یک کالا استفاده می‌شود، نمونه رایج این مغالطه است؛ زیرا چه بسا آنان از شهروندان عادی نیز در تشخیص کیفیت کالاهای گوناگون ناتوان‌تر باشند (خندان، ۱۳۸۴: ص ۱۷۲).

از این مغالطه در مباحث دینی نیز بسیار استفاده شده است و افرادی که هیچ تخصصی در مباحث دینی ندارند، صرفاً برای شهرت یا تخصص در دیگر رشته‌ها، در مباحث تخصصی دینی نظریه‌پردازی کرده‌اند؛ برای نمونه رشته تحصیلی ساموئل بنجامین هریس (Samuel Benjamin Harris) پزشکی بود؛ ولی در همه موضوعات دینی اظهار نظر می‌کرد. با آنکه وی فقط مدرک کارشناسی فلسفه را دارد، بی‌خدایان او را فیلسوف می‌خوانند. رشته تحصیلی کلینتون ریچارد داو کینز (Clinton Richard Dawkins) جانورشناسی و بیشترین پژوهش‌های او در حوزه رفتارشناسی جانوران بود؛ ولی از مشهورترین افرادی است که در غرب به نقد ادیان پرداخته است.

نوع دیگر این مغالطه در جایی است که از کارشناسی در زمینه تخصص او سخنی نقل شود، ولی دارای ابهام باشد؛ مثلاً به جای معرفی دقیق کارشناس گفته شود: یک منبع آگاه، یک فرد موثق، یکی از متخصصان آگاه چنین اعتقادی دارد. در این موارد سعی می‌شود آن شخصیت بی‌نام و نشان، با ذکر برخی از اوصاف، خیلی مهم نشان داده شود. شرق‌شناسان گاه در دام این مغالطه افتاده‌اند؛ برای نمونه نصیرالدین الظافر نویسنده کتاب حسن الایجاز فی ابطال الاعجاز در موارد فراوانی به جای استدلال، به عباراتی همانند «علامه سنت کلر در کتابش چنین گفته و این برای ما کافی است» و «نویسندگان مسیحی در کتاب‌های خود آورده‌اند» (خراسانی، بی‌تا، ص ۹) تمسک جسته و بدون هیچ استدلال قابل توجهی، شبهات خودش را مطرح کرده است؛ در حالی که سنت کلر شخصیت گمنامی است و معلوم نیست مقصود از نویسندگان مسیحی چه کسانی‌اند؛ وانگهی یادکرد از مطلبی در کتاب‌های نویسندگان مسیحی، دلیل بر حقیقت آن مطلب نیست.

۲-۸. مغالطه توسل به احساسات (emotional appeals)

مقصود از این مغالطه تأثیر روانی بر مخاطب و استفاده از احساسات و عواطف وی برای منحرف کردن او از مقام استدلال است؛ چنان که سران و اشراف قوم نوح، برای آنکه مردم به سوی نوح گرایش پیدا نکنند، صفاتی همانند برتری جویی را به نوح نسبت می‌دادند و می‌گفتند: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ» (مؤمنون: ۲۴).

در بسیاری از شبهاتی که در موضوعاتی چون حقوق زن، برده‌داری، حقوق کودک، ولایت فقیه مطرح می‌شود، از این نوع مغالطه استفاده می‌شود، برای نمونه، کریستوفر هیچنز (Christopher Hitchens) ولایت فقیه را سرپرستی بچه‌های یتیم، دیوانه و درراه‌مانده تعریف می‌کند و نتیجه می‌گیرد هم‌اکنون تمام مردم ایران یک بچه محسوب می‌شوند و از این رو ولایت فقیه را پذیرفته‌اند (<https://www.aparat.com/v/11ABX>).

بسیاری از شرق‌شناسانی که بدون توجه به اهداف جهاد در اسلام، سعی می‌کنند مسلمانان را افراد خشن و خونریزی‌نشان دهند که در کشتن بی‌گناهان از هیچ چیز دریغ نمی‌کنند نیز در دام مغالطه یادشده گرفتارند. دیوید هیوم فیلسوف انگلیسی می‌نویسد: «اسلام از ابتدا با اصول سخت‌گیری بیشتر و خونریزی شروع کرد. حتی امروز هم اگر چه آتشی بر سر پیروان ادیان دیگر نمی‌ریزد، آنها را از لعنت و وعده جنگ بی‌نصیب نمی‌گذارد» (عبدالمحمدی، ۱۳۹۴: ص ۲۵۶). هامبرت رومی (Humbert of Romans) می‌گوید: آنان (مسلمانان) درباره دین خود تا آنجا جدی بودند که هر کجا به قدرت می‌رسیدند، بدون هیچ ترحمی به کشتار کسانی که علیه دین آنان تبلیغ می‌کردند، اقدام می‌کردند (همان).

۲-۹. مغالطه تهدید

در مغالطه تهدید یا توسل به قدرت (appeal to force)، خصم به جای ارائه استدلال، به زور توسل می‌جوید و سعی می‌کند از راه زور و قلدری، مدعای خودش را به کرسی بنشاند یا حریف خودش را از سر راهش بردارد (خندان، ۱۳۸۴: ص ۱۶۰). این نوع از مغالطه نیز ریشه تاریخی طولانی دارد؛ برای نمونه، کافران در برابر حضرت نوح می‌گفتند: «ای نوح! اگر [از حرف‌هایت] دست برداری، سنگباران خواهی شد» (شعراء: ۱۱۶).

امروزه نیز شبهه‌افکنان از این مغالطه در آثار خودشان استفاده می‌کنند؛ برای نمونه کشیش «انیس شروش» که در کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌هایش شبهات فراوانی مطرح کرده است، در سخنرانی‌اش در روز دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۱م در دانشگاه هوستن به امریکا پیشنهاد کرد: همه مسلمانان را به خاور میانه منتقل کند و سپس به وسیله بمب اتم همه منطقه را نابود سازد.

۱۰-۲. مغالطه تمثیل یا قیاس مع الفارق

در این نوع از مغالطه که از طریق اهمال در شرایط استدلال استقرایی پدید می‌آید، حکم یک امر به امر دیگر سرایت داده می‌شود؛ بدون اینکه شباهت کاملی میان آنها وجود داشته باشد (خندان، ۱۳۸۴: ص ۳۵۶).

نمونه‌ای از این مغالطه را در سخنان اشراف و سران قوم نوح می‌توان یافت که می‌گفتند: «این مرد بشری همچون شما است که می‌خواهد بر شما برتری جوید. اگر خدا می‌خواست پیامبری بفرستد، فرشتگانی نازل می‌کرد. ما چنین چیزی هرگز در نیاکان خود نشیده‌ایم. او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است. باید مدتی درباره او صبر کنید تا مرگش فرا رسد، یا از این بیماری رهایی یابد» (مؤمنون: ۲۳-۲۴). در این گفتار چندین مغالطه وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۱۵: ص ۲۹؛ موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ص ۳۹) که یکی از آنها مغالطه قیاس مع الفارق است. آنان خودشان را با پیامبران از جمله حضرت نوح مقایسه می‌کردند و چون می‌دیدند بر خودشان وحی نازل نمی‌شود می‌گفتند، پس بر حضرت نوح علیه السلام نیز فرشته نازل نمی‌شود.

نمونه‌ای از این مغالطه در سخن نیکلسون در کتاب مفهوم شخصیت در تصوف آمده است. وی می‌نویسد: «همان چیزی که مسیحیت آن را تمایز میان اقاییم سه گانه (پدر، پسر، روح القدس) می‌شمرد، همان است که مسلمانان به عنوان تمایز میان صفات تشبیه و صفات تنزیه در ذات الهی قائل‌اند» (نیکلسون، ۱۳۷۴: ص ۵۴).

از آنجا که اعتقاد به اقاییم سه گانه با باور به توحید، دو باور متضاد و غیرقابل جمع است، نیکلسون در سخن بالا سعی کرده القا کند در اسلام نیز در عین باور به توحید، خداوند دارای چند صفت همانند علم، قدرت و حیات معرفی شده است؛ پس مسلمانان نیز

همانند مسیحیان در عین باور به توحید به صفات چند گانه خداوند قائل اند. نیکسون در استدلال بالا به مغالطه قیاس مع الفارق متوسل شده است؛ زیرا مسلمانان به توحید ذاتی و صفاتی باور دارند؛ پس خداوند در عین حال که واحد است، دارای صفاتی چون حیات، علم و قدرت است. هیچ مسلمانی بر این باور نیست که خداوندی که دارای صفت حیات است، با خداوندی که دارای صفت علم است، دو موجود و دو خدا هستند؛ در حالی که در مسیحیت، بین اب و ابن و روح القدس، سه گانگی کامل حکمفرما است و مسیحیان در عین باور به سه گانگی از یگانگی خداوند نیز دم می‌زنند و این تناقضی است که هنوز دانشمندان مسیحی نتوانسته‌اند برای آن راه حلی بیابند (ر.ک: محمدی، ۱۳۹۶، ج ۳: ص ۳۰۳-۳۲۷).

نتیجه گیری

۱. فرضیه مقاله، با واقعیت‌های خارجی مطابق است و یکی از مهم‌ترین بیماری‌های پژوهش‌های شرق‌شناسان، مبتنی بودن آنها بر پایه‌های لرزان مغالطات است.
۲. برخی از شرق‌شناسان، با علم و عمد روش‌های نادرستی را برای تحقیق درباره اسلام برگزیده‌اند و عامدانه راه مغالطه را پیموده‌اند؛ ولی بسیاری از آنان، با توجه به عواملی همانند پیش فرض‌های نادرست، تفاوت فرهنگی و ناآشنایی با زبان عربی در موارد فراوانی در ورطه مغالطه افتاده‌اند.
۳. برای بررسی صحت و سقم مطالعات همه شرق‌شناسان قرآن‌پژوه، شناخت کامل روش‌های مغالطاتی بسیار ضروری است.
۴. در بررسی مطالعات قرآن‌پژوهان، نه می‌توان یکسره همه گفتار آنان را پذیرفت و نه می‌توان همه را به کنار نهاد.
۵. گرداب‌های مغالطات بسیارند. شرق‌شناسان اکثراً به ده غرقاب زیر درافتاده‌اند: حمله شخصی، نقل قول ناقص، تفسیر نادرست، علت جعلی، ادعای بدون استدلال، ادعای بداهت، توسل به مرجع کذب، توسل به احساسات، تهدید و قیاس مع الفارق.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ق)، الكامل فی التاريخ، بیروت: دارالکتب.
۴. ابن سعد، محمد بن سعد (۱۴۱۰ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۹۸۴م)، التحریر والتنویر، تونس: الدار التونسیه.
۶. ابوریه، محمود (۱۹۹۵م)، اضواء علی السنه المحمدیه او دفاع عن الحدیث، قم: بیضاء.
۷. ایاری، ابراهیم (۱۴۰۵ق)، الموسوعه القرآنیة، قاهره: مؤسسه سجل العرب.
۸. احمد حنبل (۱۴۱۶ق)، مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت: مؤسسه الرساله.
۹. احمدیان، عبدالله (۱۳۸۲)، تهران: نشر احسان.
۱۰. اسکندرلو، محمدجواد (۱۳۸۵)، مستشرقان و تاریخ گذاری قرآن، قم: پژوهش های تفسیر و علوم قرآن.
۱۱. باقلانی، محمد بن طیب (۱۴۲۱ق)، اعجاز القرآن، به کوشش: سیداحمد صقر، قاهره: دارالمعارف.
۱۲. بحرانی، سیدهاشم (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷ق)، الجامع الصحیح، بیروت: دار ابن کثیر.
۱۴. بدوی، عبدالرحمن (۱۳۸۳) دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۵. بروکلمان، کارل (۱۹۶۵م)، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ترجمه: امین نبیه و منیر بعلبکی، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۶. بیضاوی، عبدالله (۱۴۱۸ق)، تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل)، به کوشش محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۷. بینش، عبدالحسین (۱۳۸۶)، نگاهی نو به جنگهای صلیبی، قم: زمزم هدایت.

۱۸. پورطباطبایی، سیدمجید (۱۳۹۵)، مطالعات محوری قرآن پژوهی خاورشناسان، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۹. ثواقب، جهانبخش (۱۳۷۹)، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۰. حائری، عبدالهادی (۱۳۶۷)، نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
۲۱. حاج، ساسی سالم (۲۰۰۲م)، نقد الخطاب الاستشراقی، بیروت: دارالمدار الاسلامی.
۲۲. حسینی طباطبایی، مصطفی (۱۳۷۵)، نقد آثار خاورشناسان، تهران: چاپخش.
۲۳. خراسانی، محمدابراهیم (بی تا)، الاحتراز عن مفتریات حسن الایجاز؛ [بی جا]: [بی نا].
۲۴. خندان، علی اصغر (۱۳۸۹)، مغالطات، قم: بوستان کتاب.
۲۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه، تهران: مؤسسه لغت نامه.
۲۶. رضوان، عمر بن ابراهیم (۱۴۱۳ق)، آراء المستشرقین، ریاض: دارطیبه.
۲۷. زمانی، محمدحسن (۱۳۸۵) مستشرقان و قرآن، قم: بوستان کتاب.
۲۸. شاهد، اعظم (۱۳۸۶)، اعجاز قرآن از دیدگاه مستشرقان، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
۲۹. شوشتری، قاضی نورالله (۱۴۰۹ق)، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳۰. صمیمی، مینو (۱۳۸۲)، محمد در اروپا، ترجمه: عباس مهرپویا، تهران: نشر اطلاعات.
۳۱. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۳ق)، المیزان، بیروت: اعلمی.
۳۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان، تهران: ناصرخسرو.
۳۳. عبدالمحمدی، حسین (۱۳۹۴)، مستشرقان و پیامبر اعظم (ص)، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۳۴. علیزاده، بیوک (۱۳۷۹)، «نقد مبانی فلسفی منطق ارسطو»، فصلنامه مصباح، ش ۳۵.
۳۵. فوزی، فاروق عمر (۱۹۹۸م)، الاستشراق والتاریخ الاسلامی (القرون الاسلامیه الاولی): درسه مقارنه بین وجهه النظر الاسلامیه و وجهه النظر الاوروبیه، بیروت: الاهلیه.
۳۶. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۱۵)، شرح حکمة الاشراق، [بی جا]: [بی نا].

۳۷. گیب، هامیلتون (۱۳۶۷)، اسلام: بررسی تاریخی، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۹. محمدی، محمدعلی (۱۳۹۴)، اعجاز قرآن با گرایش شبهه‌پژوهی، ج ۲، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴۰. محمدی، محمدعلی (۱۳۹۶)، اعجاز قرآن با گرایش شبهه‌پژوهی، ج ۳، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴۱. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸)، المنطق، قم: اسماعیلیان.
۴۲. معین، محمد (۱۳۷۵ش)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
۴۳. مکارم شیرازی و دیگران (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۴. منتسکیو، شارل لوئی دوسکوندا (۱۳۶۲)، روح‌القوانین، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۵. موسوی همدانی، محمدباقر (۱۳۷۴ش)، ترجمه المیزان، قم: انتشارات اسلامی.
۴۶. مونتگمری وات، ویلیام (۱۳۷۳)، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان: تفاهمات و سوء تفاهمات، ترجمه: محمدحسین آریا، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۷. نصیری، علی (۱۳۸۷)، معرفت قرآنی، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴۸. نیکلسون، رینولد (۱۳۷۴)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا (مفهوم شخصیت در تصوف)، ترجمه: شفیع کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
49. Joseph, Schacht (2000), "USUL", in: *Encyclopaedia of Islam*, Leiden: Brill Publishers, no:10, 928-930.